



را سرنگون کند، کوشید با شهادت خود مشروعبت آنها را بستاند. سروش نقطه قوت تحلیل‌های معرفت‌اندیشانه را این می‌داند که در آنها «خوشبینانه عنصر انتقام و تحریک بسیار کم است». سروش تکیه صرف بر عواطف عذاران حسین و تشجیع آنان به انتقام جویی آتی در طول تاریخ از امویان را در زمانه کنونی، بلاموضوع می‌داند و معتقد است، دیگر نوبت تحریک عواطف و انتقام گذشته است: «هنوز هم از داستان حسین استفاده کردن و عنصر انتقام، کینه‌توزی، خشونت و خونریزی را زنده نگه داشتن و از طریق تحریک عواطف، دشمنان عینی و غیرعینی، موهوم و غیر موهوم تراشیدن و این حادثه را خرج آن امور کردن، شایسته نیست و جفاکردن بر یک واقعه بحق زیبایی انسانی است که روزگاری رخ داده است و اکنون کسانی خرج خور جین خود می‌کنند. شهادت را هیزم کوره خشونت کردن، بدترین استفاده‌ای است که از این مفهوم‌والای انسانی می‌توان کرد.»

سروش می‌گوید، در روزگار ما این عوامل عاطفی دیگر به کار ما نمی‌آید. شیعیان در این دوران قدرتی یافته‌اند و «به هیچ وجه نباید خود را در تقابل با دیگران تعریف کنند». شاید زمانی که شیعه در ضعف بود و تشکیلاتی نداشت، تقابل با دیگران برای آنها هویتی و سنگری برای مقاومت می‌توانست باشد، اما امروز که شیعه در عصر تثبیت سیاسی و فرهنگی قرار دارد، «مطلقاً انگشت نهادن بر این عنصرهای عاطفی که خوراک دینداری‌های عوامانه است، شرط خردورزی و حکومت‌ورزی در روزگار معاصر نیست.» او نه‌گریستن برای برانت و جدان و سبکی روح را موجه می‌داند، نه اینکه این رخداد عظیم را بهانه یافتن برای اجتماعات و تظاهرات کردن. از نظر سروش در دینداری عالمانه معرفت‌اندیش یا دینداری عارفانه تجربت‌اندیش، مهم‌تر از این عوامل روانی و هویتی، آنچه اهمیت بیشتری دارد، کشف معیارهای رفتارهای شخصیت‌های دینی است.

▼ کجا باید آدمی جان خود را بپازد؟

برای نمونه او در زمینه خطا و ظلم حکومت‌ها و نوع مواجهه افراد با چنین امری می‌گوید، باید دید حکومتی به‌طور موردی دست به این مظالم می‌زند یا نه، خطای آن سیستماتیک است، آنچه امام به‌درستی درباره بنی‌امیه تشخیص داد، این بود که حکومت اموی به‌لحاظ ریشه‌ای و ساختاری، مولد بی‌عدالتی است و بنای این حکومت چنان کج‌بالارفته است که عدالت ورزیدن برایش ناممکن شده است. طبیعی است که در چنین موقعیتی باید در برابر حکومت ایستاد و حتی جان خود را فدا کرد. از همین منظر است که سروش می‌پرسد، باید فکر کرد که «کجا می‌ارزد که آدمی جان خود را بپازد؟» پاسخ سروش این است که وقتی حکومتی مجال اصلاح را بر خود می‌بندد؛ حکومتی که از بی‌عدالتی تغذیه می‌کند برای بقای خویشتن و وقتی ظلمی به سنت و شیوه همگانی بدل می‌شود در چنین وقتی

«شورش جواز بل وجوب می‌یابد». از نظر سروش؛ «این شوریدن هم عنصری عقلانی دارد، هم عنصری عاشقانه و در آن هم سیاست درج است، هم شهادت.»

▼ هر روز عاشورا است و هر سرزمینی کربلاست؟

با این همه سروش با تفسیر شریعتی از «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» موافق نیست و دو دهه بعد در سخنرانی دیگری در این باره می‌گوید: «برخلاف مرحوم آقای شریعتی نباید فکر کنیم که هر روز عاشورا است و هر سرزمینی نیز کربلاست. این بسیار سخن غریبی است، زندگی همیشه صفر و صد یا سیاه و سفید نیست که بگوییم هر روز یک امام حسین(ع) و شمر داریم. خیلی از آدم‌ها نه شمر هستند، نه امام حسین(ع)، درحقیقت دنیا را همین‌ها پر کرده‌اند. اکثریت مردم نه شمر و نه امام حسین هستند، در عین حال همگی بنده خدا هستند.» از نظر سروش: «هر روز صحنه حق و باطل آنچنان گسترده نیست و تقابل این همه نمایان، غلیظ و پررنگ نیست. اتفاقاً زندگی انسان همیشه آمیخته‌ای از تلخ و شیرین و از حق و باطل است و با کمال زیرکی آنها را باید از هم تفکیک کرد. همین که کسی احساس کرد خودش مانند امام حسین و طرف مقابلش شمر است، دعوا شروع می‌شود و این دعوا چیزی است که باید از آن پرهیز کرد: زیرا نه ماها امام حسین هستیم، نه طرف مقابل‌مان شمر است و آن صحنه‌ها زیاد تکرارشدنی نیست. لذا «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» اکستریم‌های (منتهی‌الیه‌های) نادری هستند که رخ می‌دهند، زندگی در «مین اکستریم» (جریان اصلی) خودش هیچ‌وقت کربلایی، شمردی، یزدی، زینبی و از این دست نیست؛ آنها یک واقع‌های اسطوره‌شده‌ای هستند که به آنها باید به‌عنوان یک تیپ‌های ایده‌آلی نظر کرد و گاه‌گاهی از آنها باید درس گرفت.» به بیانی دیگر: «زندگی پیچیده‌تر از این سیاه و سفید کردن و ساده‌سازی‌ها است. درواقع ایدئولوژی‌ها زندگی را خیلی ساده می‌کنند و از این ساده‌سازی‌ها باید بیرون بیاییم و واقع‌بینانه‌تر به واقعیت نظر کنیم.»

▼ مولانا و هنر زیبا دیدن جهان

در خاتمه‌آن سخنرانی اول سروش «درس زیبا دیدن جهان» و «گشودن چشم زیبایین به این‌عالم» را در مواجهه مولانا با امام حسین(ع) مورد بحث قرار می‌دهد و می‌گوید: مولانا در عاشورا نیز به‌جای اینکه فقط دست قساوت ستمگران را ببیند و مالامال از نفرت شود، «روح عاشق ایثارگر پرگنذشت امام حسین را می‌بیند و مالامال از محبت و سرشار از بهجت می‌شود.» از نظر سروش: «این عالم اگر پر از زشتی و پلیدی شود، پاکان فقط از او پاکی را نصیب می‌برند» و به همین دلیل است که مولانا چنین می‌سراید: «جان سلطانی ز زندانی بجست/ جامه دین دریم و چون خائیم دست![؟] چون که ایشان خسرو دین بوده‌اند/ وقت شادی شد چو بشکستند بند/ سوی شادروان دولت تاخندند/ کنده و زنجیر را انداختند.»

▼ حسین، قدیس و قهرمان اخلاقی

مصطفی‌ملکیان از جمله دیگر اندیشمندانی است که به‌خصوص در دهه ۱۳۷۰ او به‌عنوان یکی از وایستگان به جریان نواندیشی دینی نام برده می‌شد. او البته بعدتر خود در انتسابش به این جریان، تردیدهایی جدی روا داشت. با این همه باتوجه به زمینه بحث سروش به‌خصوص درباره وجه خاص و متمایز شخصیت حسین بن علی(ع) که چهبسا نتوان آن را به‌طور کامل در زندگی روزمره نیز تقلید کرد، شاید مروری بر سخنرانی ملکیان در آغاز دهه ۱۳۸۰ در همایش «تلفی‌های نو از عاشورا» که عنوانش «حسین بن‌علی؛ قدیس و قهرمان اخلاقی» بود، به درک ما از تفاسیر متنوع از کنش حسین و یارانش یاری برساند.

ملکیان در این سخنرانی که بعدتر در کنار سخنرانی سروش و... در کتاب «عاشورا در گذار به عصر سکولار» نیز منتشر شد، نخست از این نکته پرده برمی‌دارد که سخن گفتن از حسین یا دو مشکل مواجه است. او مشکل اول را نبود «موازین درست تاریخ‌نگاری» می‌داند که برخی از روایت‌ها از این واقعه، بسیار بدان دچار هستند؛ تا آنجا که برخی مواقع اهتمام افراد باید بیشتر این باشد که «بگویند در کربلا این‌طور نشده است و این رخ نداده است.» مشکل دوم در این زمینه را ملکیان سوءاستفاده‌هایی می‌داند که از نام علی و حسین در تاریخ تشیع صورت گرفته است و این به ایجاد حائل‌های عاطفی میان مخاطبان و کسانی که می‌خواهند درباره این شخصیت‌های برجسته سخن بگویند، منجر می‌شود. با همه این کاستی‌های روش‌شناختی و روان‌شناختی، اما ملکیان بر آن است که با «همین تصور اجمالی و البته بسیار قطعه‌قطعه‌ای هم که در اذهان ما در ارتباط با نهضت امام حسین وجود دارد.» باز می‌توان ادعا کرد که «حسین بن علی قدیس و قهرمان است.»

او در ادامه نخست معانی قدیس و قهرمان را توضیح می‌دهد. قدیس از نظر اخلاقی به‌خصوص با اتکا به بحث‌های واتسون در فلسفه

شنبه ۳ شهریور ۱۴۰۳

سال سوم - شماره ۵۸۵

www.hamhianonline.ir

اخلاقی تحلیلی کسی است که دوست داشتن نتواند مانع اخلاقی زیستن او شود. بر همین سیاق، قهرمان نیز کسی است که ترس مانع اخلاقی زیستن او نمی‌شود: «قدیس کسی است که همه دوست‌داشtnی‌های خود را برای اخلاقی زیستن فدا می‌کند و قهرمان کسی است که همه ترس‌های خود را برای اخلاقی زیستن رها می‌کند.» او براساس این تعاریف، هم امیرالمومنین و هم حسین بن علی، هر دو را قهرمان و قدیس اخلاقی می‌داند. پیش از آن البته میان سه سنخ از معانی قداست و قهرمانی تمایز قائل می‌شود.

▼ معنای اول قدیس و قهرمان

در معنای نخست قدیس کسی است که علائق و محبت‌هایی که مانع انجام وظیفه عموم مردم می‌شود، مانع انجام وظیفه او نشود و او به‌رغم تمامی مشکلات انجام وظیفه کند. برای نمونه دختر جوانی که بپذیرد جوانی خود را صرف نگهداری از پدر پیرش کند و سراغ ازدواج و تشکیل خانواده نرود. عامل مهم در این معنای اول این است که فرد به‌رغم تمایلات درونی خود به این کار مبادرت می‌ورزد. قهرمان اخلاقی نوع اول هم کسی است که به‌رغم نادیده انگاشتن برخی وظایف توسط مردم به‌دلیل ترس و هراس فردی، وظایف خود را فراموش نکند. برای مثال کسی می‌داند که مخالفت با حکومتی جبار می‌تواند باعث زندان، شکنجه و... بشود و اینها اموری ترس‌آورد اما با این همه از وظیفه اخلاقی خود عدول نکند. در نمونه‌ای دیگر می‌توان به رمان «طاعون» آلبر کامو اشاره کرد که در آن قهرمان اخلاقی داستان پزشکی است که به‌رغم ترس از طاعون در شهر می‌ماند.

مصطفی‌ملکیان:

قدیس و قهرمان

نوع سوم اما فراتر از وظایف خود عمل می‌کند و به همین دلیل نزد همگان تردیدی نیست که این سنخ از قدیس و قهرمان نسبت به دو نوع اول و دوم،

موقعیت برتری

دارد. ملکیان در

ادامه با اشاره به

نامه حضرت علی

به عثمان بن حنیف

در توییخ حضور او

در مهمانی اغنیا،

نکات مدنظر امام

را فراتر از وظیفه

او به‌عنوان خلیفه

مسلمین می‌داند. در

واقعه کربلا نیز چنین

لحظاتی را می‌یابد

نگاه هم‌میهن



احمد زیدآبادی

نویسنده و مشاور هم‌میهن

چون خبر خودداری حسین بن‌علی و عبدالله بن‌زبیر از بیعت با یزید و عزیمت آن دو نفر از مدینه به مکه به مردم کوفه رسید، بزرگان شهر که از نوع حکمرانی خاندان بنی‌امیه به تنگ آمده بودند، به حسین(ع) نامه نوشتند و از او درخواست کردند که به کوفه برود تا زمینه قیام آنان را علیه عامل خلیفه اموی فراهم کند. در نامه‌هایی که از طرف سسران و رؤسای قیابیل کوفه و برخی بزرگان بصره به حسین(ع) نوشته شد، دلایل خشم و ناراحتی آنها از زمامداری بنی‌امیه مورد تأکید قرار گرفته است.

در یکی از این نامه‌ها که به امضای جمعی از بزرگان کوفه رسیده، آمده است:

«به نام خداوند بخشنده مهربان. به حسین بن‌علی از جانب سلیمان بن‌ضَرد خزاعی و منسَب بن‌نَجَبَه و رفاعَه بن‌شَدَّاد و حبیب بن‌مظاهر و دیگر دوستداران علی در کوفه، سلام بر تو. ما بسا روی آوردن به تو، خدایی را ستایش می‌کنیم که جز او خدایی نیست. اما بعد. ستایش خدایی را سزاست که پشت دشمن ستمگر و کینه‌توز تو را شکست، دشمنی که با زور و برخلاف رضایت امت، امور آنان را در اختیار گرفت، مالیه و داری‌های عمومی را غصب کرد. افراد صاحب صلاحیت و درستکار را کشت و شوروران را زنده نگه داشت. بدون اندک رضایتی بر مردم امیر شد. اموال عمومی را بین ظالمان و مالداران تقسیم کرد. خداوند او را چون قوم مُود از رحمت خود دور دارد. یزید امام ما نیست. به سوی ما بیا، شاید خداوند به‌واسطه تو، ما را بار دیگر در مدار حق گرد آورد. اقتدار نعمان بن‌بشیر حاکم کوفه فقط به دارالامارهاش محدود است. ما در نمازجمعه و اعیاد به او اقتدا نمی‌کنیم. اگر مطمئن شویم که به سبوی ما می‌آیی، او را از شهر بیرون می‌کنیم تا به امید خدا به شام برود.»

مفاد این نامه روشن می‌کند که از نگاه بزرگان و دوستداران علی و حسین در کوفه، اولاً فرمانروایی مشروع آن است که بر رضایت عموم استوار باشد و در امر حکمرانی از زور و اجبار استفاده نشود. ثانیاً اموال عمومی به‌طور عادلانه بین افراد تقسیم و توزیع شود و به حاکمان، ستمگران و مال‌داران اختصاص نیابد. ثالثاً جای افراد درستکار و شورور عوض نشود.

درحقیقت مردم حجاز و عراق که به نوع فرمانروایی خلفای راشدین به‌خصوص علی بن‌ابی‌طالب، خو گرفته بودند، نوع فرمانروایی معاویه و یزید را شبیه فرمانروایی قیصران روم و کسریان ایران می‌دانستند، زیرا در این نوع فرمانروایی اعتراض، انتقاد صریح و علنی مردم به حاکمان ممنوع بود و زندگی آنها نیز در قصرهای باشکوه در حصاری از تشریفات و تجملات پرزرق و برق می‌گذشت. این در حالی بود که پیامبر اسلام و خلفای پس از او، مثل افراد عادی در کوچه و خیابان سیر می‌کردند، به‌خصوص جانشینان بلافصل پیامبر مورد انتقاد و اعتراض توده مردم قرار می‌گرفتند و سطح زندگی‌شان در حد مردم معمولی بود. بنابراین مقایسه بین رفتار و زندگی آنان با خلفای بنی‌امیه، مردم حجاز و کوفه را از معاویه و فرزندش منزجر می‌کرد.

با این حال، شامیان سخت حامی و طرفدار بنی‌امیه بودند. آنان که سالیان درازی را در زیر سلطه امپراطوران روم شرقی به‌سر برده بودند، نوع سلوک معاویه را با قیصران قیاس می‌کردند و او را نسبت به آنان، ساده و نقدشنو و عادل به‌حساب می‌آوردند. درحقیقت، معیار مردم کوفه برای آری زیبایی شیوه رفتار و سلوک حاکمان، حکمرانی علی(ع) بود و از این رو خلفای بنی‌امیه در چشم‌شان ظالم و زورگو می‌آمدند، حال آنکه معیار مردم شام از رفتار زمامداران، رفتار قیصر روم بود و به همین دلیل خاندان بنی‌امیه به‌خصوص معاویه در نظرشان عادل، درستکار و متواضع ظاهر می‌شدند!

شامیان که سخت به معاویه وفادار بودند، علت سرکشی مردم حجاز و عراق علیه او را خوی طغیانگری و نافرمانی آنان می‌دانستند و در مقابل، عراقی‌ها و حجازی‌ها که معیارشان زمامداری علی و دیگر خلفای راشدین بود، وفاداری شامیان به بنی‌امیه را نشانه حماقت، بی‌خردی و تعدی‌گری آنان قلمداد می‌کردند.

درواقع کوفیان با دعوت از حسین(ع) در پی احیای زمامداری علی بودند، اما قدرت سازماندهی آنان در برابر والیان بی‌رحم اموی ناچیز بود. ترس از امیران منصوب اموی به‌خصوص عبیدالله بن‌یزید چنان بر زندگی آنان سایه انداخت که به‌رغم دعوت از حسین(ع)، بسیاری از آنها عهد خود را زیرپا گذاشتند.